

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال دوازدهم - سال تحصیلی ۹۴-۹۵

جلسه ۸۰ - دوشنبه ۱۳/۲/۹۵

ادامه‌ی نقد و بررسی بیان شیخ رحمته‌الله

ثانیاً: اینکه محال است عرض بی‌موضوع باشد یا محال است انتقال عرض و...، مربوط به مباحث فلسفی است که از حقایق اشیاء بحث می‌کند. در اعتباریات که اساسش بر جعل اعتباری است نه جعل حقیقی، این‌گونه استدلال‌ها راه ندارد. در عالم اعتبار حتی می‌توان فرض اجتماع نقیضین کرد. اعتبار کنید زید در همین زمان و در همین مکان با همه‌ی وحدات، هم موجود و هم معدوم باشد. گرچه در عالم واقع نمی‌شود زید هم باشد و هم نباشد، ولی فرض نقیضین مانعی ندارد.

آری، اعتباری که از حکیم صادر می‌شود نباید لغو باشد؛ زیرا می‌خواهد آثاری را بر آن مترتب کند؛ مثلاً وقتی می‌گوید فلان شخص رئیس است، برای این است که احکام ریاست از جمله مثلاً وجوب اطاعت از او با این جعل بر او منطبق شود. این مطلب را بارها در مباحث اصول بیان کرده‌ایم و به طور مبسوط در کتاب فلسفه‌ی اخلاق نیز در ضمن فصول مختلفی کاملاً تبیین کرده‌ایم.

لهذا تحقق عرض بلا موضوع محال باشد، چه ربطی به ما نحن فیه دارد؟ شارع می‌تواند عدالت زید را بدون وجود زید نیز اعتبار کند و بگوید عدالتش موجود است ولو زید موجود نیست. در هر حال چنین امری امکان دارد، در مقابل حرف شیخ رحمته‌الله که فرمود محال است. بنابراین استدلال شیخ استدلال ناتمامی است.

نتیجه آنکه دلیل وحدت قضیه‌ی متیقنه و مشکوکه همان است که بیان شد؛ زیرا استصحاب یعنی متیقن را بعد از شک ابقاء کن. متیقن یعنی آن قضیه؛ یعنی قضیه‌ای را که ما بدان یقین داشتیم، اعم از اینکه هلیه‌ی بسیطه باشد یا هلیه‌ی مرکبه باشد.

اصوليون بحثی را در اینجا مطرح کرده‌اند^۱ که برای تبیین مطلب مذکور و همچنین رفع برخی از اشکالات، مفید است. فرموده‌اند مستصحب یا از موضوعات است یا از احکام، اگر از موضوعات باشد یا از محمولات اولیه است یا از محمولات ثانویه.

مقصود از محمولات اولیه یعنی آنچه از آن به «کان تامه» و «لیس تامه» تعبیر می‌شود؛ از این حیث که هر متصور یا هر مفهومی، وقتی در رابطه با وجود یا عدم سنجیده می‌شود، یا وجود بر آن حمل می‌شود یا عدم بر

۱. مصباح الأصول (ط - مؤسسة احیاء الآثار)، ج ۲، ص ۲۷۲:

ثم إن المستصحب قد يكون من الموضوعات، وقد يكون من الأحكام.

و علی الأول، فقد يكون المحمول في القضية المتيقنة والمشكوك فيها ما هو من قبيل مفاد كان أو ليس التامة المعبر عنهما بالمحمولات الأولية، باعتبار أن كل متصور لا بدّ و أن يحمل عليه الوجود أو عدم، لاستحالة ارتفاع التقيضين اجتماعهما. فتارةً يكون المحمول هو الوجود، كما إذا تيقنا بوجود زيد ثم شككنا في بقائه، و اخرى يكون هو عدم كما إذا تيقنا بعدمه ثم شككنا في بقائه و انقلابه إلى الوجود، ففي مثل ذلك يكون الموضوع هو الماهية المجردة عن قيد الوجود و عدم و محموله الوجود أو عدم، فيقال: إن هذه الماهية كانت موجودة، فشك في بقائها و الآن كما كانت، أو يقال: إن هذه الماهية كانت معدومة فشك في بقائها، و مقتضى الاستصحاب بقاؤها. و لا يعقل في مثله اعتبار بقاء الموضوع في الخارج، إذ مع العلم بقاء زيد في الخارج لا يبقى مجال لجريان الاستصحاب، لعدم الشك حينئذ في البقاء.

و قد يكون المحمول في القضيتين ما هو من قبيل مفاد كان أو ليس الناقصة المعبر عنهما بالمحمولات الثانوية قبلاً للمحمولات الأولية، فتشمل المحمولات الثالثية أو الرابعة و هكذا، فمنها قيام زيد مثلاً، فأنه لا يحمل عليه إلا بعد حمل الوجود عليه، و منها سرعة حركة زيد، فأنها متوقفة على حمل الحركة على زيد المتوقف على حمل الوجود عليه، و هكذا سائر المحمولات المترتب بعضها على بعض في سلسلة الوجود، فان جميعها من المحمولات الثانوية بهذا المعنى المقابل للمحمولات الأولية، فاذا كان المحمول في القضيتين من هذا القبيل، فهو على ثلاثة أقسام: القسم الأول: ما يكون الشك في بقائه ناشئاً من الشك في بقاء الموضوع مع العلم ببقائه على تقدير بقاء الموضوع، كما إذا شككنا في بقاء عدالة زيد للشك في حياته مع العلم بعدالته على تقدير حياته. القسم الثاني: ما لا يكون الشك في بقائه ناشئاً من الشك في بقاء الموضوع، بل يشك في بقائه و لو على تقدير وجود الموضوع. و هذا تارةً يكون مع إحراز بقاء الموضوع، كما إذا شككنا في بقاء عدالة زيد مع العلم بحياته، و اخرى يكون مع الشك في بقاء الموضوع أيضاً، كما إذا شككنا في بقاء عدالة زيد مع الشك في حياته.

أما القسم الثاني: و هو ما إذا كان الشك في بقاء المحمول مع إحراز الموضوع، فلا إشكال في جريان الاستصحاب فيه لتامية أركانه.

و أما القسم الأول: فقد يشكل جريان الاستصحاب فيه، لأنه لا يجري الاستصحاب في المحمول كالعادلة - في مفروض المثال - لعدم إحراز الموضوع، و لا معنى للتعبد بالعادلة بلا موضوع، و لا يجري الاستصحاب في الموضوع كحياة زيد في المثال، لعدم كون العدالة من الآثار الشرعية لحياة زيد، بل من اللوازم العقلية من باب الاتفاق للعلم بعدالته على تقدير حياته.

و مما ذكرناه ظهر الاشكال في جريان الاستصحاب في القسم الثالث أيضاً، فأنه لا يجري الاستصحاب في العدالة، لعدم إحراز الموضوع، و لا في الموضوع لترتيب العدالة، لعدم كونها من الآثار الشرعية، بل و لا من اللوازم العقلية في هذا القسم، لعدم العلم فيه بعدالته على تقدير حياته، فمن المحتمل عدم عدالته على تقدير حياته. و لا يجري الاستصحاب في الموضوع مقدماً لجريانه في العدالة بأن يحرز الموضوع أولاً بالاستصحاب، ثم يجري الاستصحاب في العدالة، لعدم ترتب أثر شرعي على جريانه في الموضوع، و من هنا قد يتوهم أنه يعتبر في جريان الاستصحاب بقاء الموضوع في الخارج زائداً على اعتبار اتحاد القضيتين، هذا.

و التحقيق جريان الاستصحاب في القسم الأول و الثالث أيضاً.

آن حمل می‌شود به اعتبار اینکه اجتماع و ارتفاع نقیضین محال است. اگر وجود حمل شود به نحو کان تامه است، مانند «زید موجود» که در حقیقت یعنی «کان زید» و اگر عدم حمل شود لیس تامه است، مانند «زید معدوم» یا «لیس زید»، البته اگر بپذیریم لیس تامه وجود دارد؛ زیرا بعضی گفته‌اند لیس تامه نداریم، لهذا به جای آن می‌توان گفت: «ما کان زید».

اگر نسبت به هر یک از این‌ها شک شد، با علم به حالت سابقه می‌توانیم استصحاب جاری کنیم. مثلاً زید موجود بوده است، شک می‌کنیم که آیا هنوز وجود دارد یا خیر، استصحاب وجود زید جاری می‌کنیم و اگر معدوم بوده است استصحاب عدم زید را جاری می‌کنیم.

اگر بگوییم که در استصحاب، «وحدت قضیه‌ی متیقنه و مشکوکه شرط است، این شرط موجود است؛ زیرا متیقن ما «زید موجود» بوده، مشکوک ما نیز «زید موجود» است و همان را استصحاب می‌کنیم؛ یعنی هنوز «زید موجود» صادق است و همین‌طور در طرف عدم. حال اگر کسی اصرار بر این داشته باشد که از طریق اصطلاح بقاء موضوع، شرط را احراز کند؛ یعنی بگوید در استصحاب، بقاء موضوع شرط است و در «زید موجود» و خصوصاً در «زید معدوم» که هنوز معدوم است، چیزی نداریم تا عنوان عدم را نسبت به او هنوز صادق بدانیم، پس موضوع در این موارد چیست؟ در پاسخ به این مسأله می‌گوییم:

اولاً: موضوع لازم نیست. ثانياً: اگر کسی خواست موضوعی پیدا کند، می‌گوییم مفهوم زید که معرّای از وجود و عدم است، موضوعی است که هم در «زید موجود» وجود دارد و هم در «زید معدوم» لذا موضوع ثابت، تقرر مفهومی زید است.

و از اینجا روشن می‌شود که مقصود از بقاء موضوع در کان تامه و لیس تامه، بقاء موضوع در خارج نیست و إلا اگر بقاء زید در خارج بود، در قضیه‌ی «زید موجود» تحصیل حاصل رخ می‌داد و در «زید معدوم» به جمع نقیضین منجر می‌شد، بنابراین چنین معنایی مراد نیست. پس همان ماهیت معرّای از وجود و عدم که وجود یا عدم عارضش می‌شود، صادق است. مضاف به اینکه بیان شد چنین کاری تمحلی است که اصلاً التزام به آن لازم نیست؛ زیرا تنها وحدت قضیه‌ی متیقنه و مشکوکه را می‌خواهیم، که در اینجا وجود دارد.

اما مقصود از **محمولات ثانویه** یعنی محمولات غیر اولیه، یعنی غیر از وجود و عدم؛ چه واقعاً ثانوی باشد یعنی بلاواسطه بر وجود مترتب شود مانند گرمای آب که بر وجود آب مترتب می‌شود، یا واسطه داشته باشد ولو در مرتبه‌ی ثالثه باشد، مثل سرعت حرکت زید که باید ابتدا حرکت عارض او شود بعد

سرعت عارض حرکت شود.

محمولات ثانویه به این معنا و به اعتبار شک در بقاء، سه قسم می‌شود:

قسم اول: مثلاً شک در بقای عدالت زید گاهی ناشی از شک در خود موضوع است، یعنی چون نمی‌دانیم خود موضوع (زید) باقی است یا خیر شک در بقاء محمولات ثانوی می‌شود، چون این محمول بدون موضوع نمی‌توانسته باقی باشد.

قسم دوم و سوم: گاهی شک در بقاء محمول، ناشی از شک در بقاء موضوع نیست؛ حتی اگر قطع به وجود موضوع هم داشته باشیم باز هم شک در بقاء محمول داریم، که این خود دو قسم است:

گاهی شک در بقاء محمول وجود دارد با قطع به بقاء موضوع؛ یعنی می‌دانیم زید موجود است اما در عین حال، شک در بقاء عدالتش داریم.

گاهی نیز شک در بقاء عدالت داریم و در عین حال شک در بقاء موضوع نیز داریم، هرچند اگر احراز موضوع کردیم یقین به بقاء عدالت نداریم؛ زیرا منشأ شک ما از جهت دیگری است.

بنابراین در مجموع سه قسم شک در محمولات ثانویه بیان شد.

در **قسم دوم** گفته شده است که جریان استصحاب در محمول، هیچ مشکلی ندارد. قسم دوم این بود که علم به بقاء موضوع یعنی زید داریم و شک در بقاء عدالت او داریم اما از غیر ناحیه‌ی موضوع. چنانکه معلوم است، می‌گوییم عدالت زید کان متیقناً سابقاً و الآن کماکان.

اما در **قسم اول و قسم سوم**، جریان استصحاب گرفتار مشکلی است. قسم اول این بود که شک در بقاء محمول، ناشی از شک در بقاء موضوع بود، به این صورت که اگر موضوع محقق بود قطعاً محمول بود. گفته‌اند اینجا استصحاب محمول (مانند عدالت زید) جاری نمی‌شود؛ زیرا مثلاً عدالت بدون موضوع وجود ندارد، فرض هم بر آن است که وجود موضوع مشکوک است، پس چگونه استصحاب عدالت را بدون موضوع جاری نماییم؟

از طرف دیگر خود زید که موضوع است قابل استصحاب نیست؛ زیرا [وجود] زید یک امر عقلی تکوینی است و اثر شرعی هم ندارد؛ چون عدالت، لازمه‌ی اتفاقی و عقلی آن است؛ به خاطر آنکه در این مورد خاص می‌دانستیم اگر زید هنوز باقی بود قطعاً عادل بود. پس نه زید را می‌شود استصحاب کرد نه عدالت را؛ چون موضوعش احراز نشده است.

بنابراین در قسم اول که شک در محمول، ناشی از شک در بقاء موضوع است استصحاب جاری نیست. و اما قسم سوم که شک در بقاء محمول وجود دارد و منشأ شک نیز غیر از شک در بقاء موضوع است و در عین حال شک در بقاء موضوع هم وجود دارد. اینجا نیز روشن است که نمی‌توان استصحاب محمول را جاری کرد؛ زیرا موضوعش احراز نشده است و عدالت بدون موضوع قابل استصحاب نیست و موضوع را نیز نمی‌توانیم استصحاب کنیم؛ زیرا نه خودش موضوع شرعی است و نه اثر شرعی دارد. حتی در اینجا محمول، لازمه‌ی عقلی اتفاقی موضوع هم نیست؛ چون حتی اگر یقین به وجود موضوع داشتیم باز هم شک در وجود محمول دارد.

لذا از بعضی نقل شده است در این دو قسم، یعنی قسم اول و قسم ثالث باید وجود موضوع خارجاً احراز شود نه به نحو ثبوت موضوع در محمولات اولیه که ثبوت تقرری ماهوی کافی بود، بلکه ثبوت خارجی موضوع باید باشد.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی